

این مقاله را خطاب به همه دوستانم نوشته ام،
و آن را به استادم: م.ع. سپانلو تقدیم می کنم.

کدام صلح؟ کدام ملت؟

عباس معروفی

من نویسنده ام، طرفدار بمب نیستم، چه هسته ای چه غیر هسته ای.
من روزنامه نگارم، با هر نوع سلاحی مخالفم، چه صلح آمیز، چه جنگ آویز.
من تأثیری ام، با هر ذهن ویرانگری می ستیزم.
اسلحه ای من قلم من است، من هیچ اسلحه ای را به رسمیت نمی شناسم.
من با کلام به جنگ تاریکخانه ها می روم، دروغ را افشا می کنم. از عشق می گویم،
از زندگی، و خوشبختی بشر. من هنوز با دیدن تصویر کودکان جنگ به گریه
می افتم. من انسانم، زبان تو می شوم، برای تو می نویسم، شاید تو نتوانی حرفت را
بزنی. من کنارت می ایستم.

من نمی توانم بی خردی جمعی را خرد جمعی بخوانم!
نظام توتالیتر و تمامیت خواه آنهم از نوع سیاه مذهبی اش تعادل روانی ندارد، و از
همه تأییدیه می خواهد. نخست این تأییدیه را از کره شمالی و سوریه و بلاروس
می گیرد، سپس می خواهد شاعر و رییس جمهور سابق و بازیگر تئاتر و تریچه نقلی
و سینماگر و اصلاح طلب و روزنامه نگار هم تأییدش کنند.
کوتوله هایی که با موشک نه متری وسط لنگ شان از زندانبان ها سان می بینند،
می خواهند به بشریت گوشمالی بدهند، هیچ کدام از ما مردم را در هیچ کجای زندگی
و وطن و سرنوشت به حساب نمی آورند، فقط برای ساختن بمب اتم همه را به یاری
می خوانند و تأییدیه جمع می کنند و اسمش را می گذارند خرد جمعی؟
مگر دیوانه ایم ما؟ یا نکند این حکومتی ها ما را کودن فرض کرده اند؟ داشتن انرژی
صلح آمیز هسته ای حق هر ملتی است؟
ملت؟

کدام ملت؟ منظورت حکومت فعلی ایران است؟ همین حکومتی که منتقد داخل نظام
را بر نمی تابد؟ همین حکومتی که تحمل ادبیات و وبلاگ و روزنامه و انتقاد را
ندارد، همین حکومت سرکوبگر؟ همین حکومتی که سیرجانی شاعر را در زندان
می کشد؟ همین حکومتی که طناب می اندازد به گردن شاعر؟ دروغ می گوید کسی که
این جنایت را گردن بخشی از حکومت می اندازد. کسی که در اعماق است، و کسی
که در پایاب، هر دو در آبد، جسدهای باد کرده.

نه! این حکومت اگر به بمب صلح آمیز اتمی مسلح شود، دمار از روزگار انسان و
ایران و جهان در می آورد. اسم این کار را هم می گذارد حق ملت.
اصلاً غم انگیز نیست شاعر و عضو کانون نویسندگان هم خواستار غنی سازی

هسته‌ای شود؟ آیا او می‌تواند تضمینی بدهد که یک دیوانه مثل هیتلر دنیا را جهنم نمی‌کند؟ مگر همین جنایتکارها نبودند که هیروشیما را صاف کردند؟
یادت باشد: هرکس بمب اتم بسازد یا به فکر ساختنش باشد جنایتکار است.
اصلاً غم‌انگیز نیست روزنامه‌نگار ایرانی کبرا صغرا کند که بله، انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای حق ملت ماست؟ یعنی همه‌ی حق‌ها مان را گرفته‌ایم؟ حق انتشار، حق زندگی، حق فکر کردن، حق دگر اندیشیدن، حق نوشتن، حق... مگر حق همه‌مان را کف دستمان نگذاشته‌اند؟

آقای شاعر! جناب هنرمند! خانم هنرپیشه! آقای تناتری! حضرت روزنامه‌نگار!
من و تو نمی‌توانیم مدافع اسلحه و جنگ باشیم. من و تو باید با تمام وجود دندان آن مارهای خطرناک را هم به ترفندی بکشیم. من و تو را چه به فن آوری هسته‌ای؟ من و تو باید افکار عمومی را به سوی صلح و "وداع با اسلحه" سوق دهیم. شعر بگو، فیلم بساز، داستان بنویس، افشا کن، نور بتابان، با یک مقاله دنیا را آگاه کن که چرا اسرائیل سیصد تا کلاهک اتمی دارد. می‌خواهد چه کند اینها را؟ چرا ساخته است؟ و حالا از برنامه‌ی صلح‌آمیز اتمی دیوانه‌های وطنی حمایت می‌کنی؟ بخدا قسم اینها تعادل روانی ندارند. کشتار سال شصت، اعدام‌های سال شصت و هفت، قلم شکستن‌ها و قلع و قمع مطبوعات یادت رفت؟ از برنامه اتمی حکومت اسلام ناب محمدی دفاع می‌کنی؟ آن هم زیر چتر یک جمله‌ی دهن پرکن قلابی؟! «داشتن فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای حق هر ملتی است»؟

و هی می‌پرسی چرا همه دارند ما نداشته باشیم؟ تو اسمت روشنفکر است، یا ژنرال بوده‌ای تا به حال و من نمی‌دانستم؟ چرا حواست نیست؟ یارو دارد خودش را دکتر محمد مصدق جا می‌زند. برنامه‌ی بمب اتمش را دارد با ملی شدن نفت مقایسه می‌کند! مگر نگفتی کاش آن نفت را هم نداشتیم؟
مگر هنرمند نیستی عزیز من؟ کدام انرژی اتمی صلح‌آمیز؟ کدام صلح؟ حالا که تمامی حق ما را بلعیده‌اند حمایت‌شان می‌کنی که هسته‌اش را بکوبند به سر بچه‌های من و تو؟

مگر یادت رفته هیتلر با چه شعاری قدرت گرفت؟ با سوسیال دموکراسی.
مگر یادت رفته خمینی روز ورودش به ایران در بهشت زهرا چه گفت؟ بفر ما: «معنویات ما را بردند اینها. ما علاوه بر آنکه می‌خواهیم زندگی مادی شما مرفه بشود، معنویات شما را هم تأمین می‌کنیم. اتوبوس مجانی می‌شود. آب مجانی می‌شود. برق مجانی می‌شود... دلخوش نباشید به این مقدار...»
بمب اتم معنویات است؟ اینها به نوشته‌های من و تو رحم نکرده‌اند، شش سال است که گنجی را با فرهنگ عاشورایی‌اش تحمل نکرده‌اند، وکیل‌های مملکت را با تهدید و زندان و شکنجه از اطراف مطبوعات دور می‌کنند، روزی چند نشریه‌ی درون رژیم و حتا حزب‌اللهی را به دادگاه می‌کشند و به اتهام «تشویش اذهان عمومی» تخته می‌کنند، آنوقت خیال می‌کنی به زندگی و آبروی ما و ایران رحم می‌کنند؟

از این ایدئولوژی خطرناک که می‌خواهد جهان را به ضرب بمب اتم ببرد در پناه
اسلام حمایت می‌کنی؟
تو را به خدا نه!

یکبار زیر لب این جمله‌ها را خودت بخوان، توی دلت بخوان. بخوان. بخوان. اینها
همه تویی:

من نویسنده‌ام، طرفدار بمب نیستم، چه هسته‌ای چه غیر هسته‌ای.
من روزنامه‌نگارم، با هر نوع سلاحی مخالفم، چه صلح‌آمیز، چه جنگ‌آویز.
من تأثیری‌ام، با هر ذهن ویرانگری می‌ستیزم.

اسلحه‌ی من قلم من است، من هیچ اسلحه‌ای را به رسمیت نمی‌شناسم
